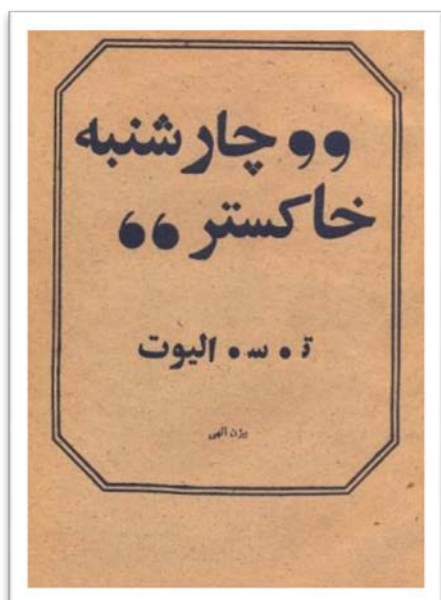


چارشنبه خاکستر

ت . س . الیوت

بیژن الھی



اشاره

«چارشنبه - خاکستر» ، به گفته‌ی خود الیوت، از شعرهای جداگانه پدید آمد. شعرهایی که تک‌تک، یا به گونه‌ی گروه‌های دوسه‌تایی، از ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۹، در نشریات مختلف، به ترکیب‌های گونه‌گون، درآمده بود. به شکل حاضر، و به نامی واحد، نخستین بار، در ۱۹۳۰ درآمد.

الیوت می‌گوید این راهی است که از خلال آن ضمیر و اندیشه‌ی او می‌نماید که مراحل تکامل را در طول سال‌های شاعری پیموده باشد - این که چیزهایی جداگانه پردازد و بعد ببیند چگونه می‌شود میان آنها مرکزیتی ایجاد کرد و یک نوع «کل» از آنها ساخت.

*

گرداندن کار الیوت، برای گرداننده‌اش، هیچ‌گاه خالی از خسارت نیست. اما من با تصمیم پیشین به سراغش نرفتم؛ گرفتارش شدم: در تابستان ۱۳۴۷، دوستانم خواستند گرداننده‌ی هوشنگ ایرانی را (که نخستین گرداننده‌ی فارسی‌ی الیوت بود و دیرزمانی از تاریخ نخستین چاپش می‌گذشت و به دست فراموشی افتاده بود و با این حال هنوز، در قیاس با دیگر گرداننده‌های فارسی‌ی الیوت، ظاهرن چشمگیر می‌نمود) به مجله‌ی درآوردند - که سرانجام هم، به صورتی که می‌خواست، درنیامد. قرار شد که من گرداننده را با اصل برابر بگذارم. با نگاه نخست،

آشفتگی‌ی اندکی یافتم، بعد، با دقت بیشتر، آشفتگی‌ی بیشتری. کمی بعد، کار را پاک خراب یافتم - کمی بعد که خود گرفتارش شده بودم (این گردانده هنوز هم، در قیاس با بیشتر گردانده‌های فارسی‌ی الیوت، چشمگیر می‌نماید!)

*

پسزمینه‌ی اصلی‌ی الیوت، در این منظومه، «کتاب مقدس» بوده‌ست: گردانده‌ی انگلیسی‌ی «کتاب مقدس». من هم گردانده‌ی فارسی‌ی «کتاب مقدس» را پسزمینه گرفتم - هرچند که یکدوجا ناگزیر شدم در آن تغییری بدهم.

گردانده‌ی فارسی، نخستین بار، بدون پانویس‌ها و با چند تفاوت جزئی، به گونه‌ی پیوندانی، در «اندیشه و هنر» اسفند ۱۳۴۸ درآمد. به پیشانی‌ی آن نوشته بودم که برآنم «نخستین» گردانده‌ی - دستکم - تحمیلپذیر را از یک کار الیوت ارائه‌ی فارسی‌زبانان کرده‌ام. هنوز هم بر اینم! - هرچند که هنوز هم، بی‌که بخوادم با ابراز تواضع خودم را لوس کرده باشم، می‌پذیرم گزارش حاضر تنها راهنماواری ناقصی تواند بود در بازخواندن متن اصلی.

تیر ۱۳۵۱

بیژن الهی

ت. س. الیوت

چارشنبه - خاکستر^۱

یکی

چون دگر باره امید باز گشتم نیست^۲

چون امیدم نیست

چون امید باز گشتم نیست

به آرزوی مایه‌ی چونین و عرصه‌ی چونان^۳

دگر جهد نمی‌کنم پی‌ی این‌گونه چیزها جهد کنم

(چرا عقاب سالخورده^۴ پر باز کند؟)

چرا زارم^۵

بر اقتدارِ نگونِ سلطنتِ معمول؟

چون دگر باره امید دانشم نیست
بر شکوه ناپایدار^۵ ساعت برقرار
چون گمان نمی برم
چون می دانم دانشی نخواهم یافت
بر یگانه اقتدار حق^{۱۰} گذرا
چون نمی توانم نوشید
آنجا، کجا که درختان می شکوفد و چشمه ها به راه می افتد،
چه دگر باره در آن جای هیچ نیست

چون زمان می دانم همیشه زمانست
و مکان همیشه مکانست و فقط مکان
و آنچه شونده است شونده است فقط برای یک زمان
و فقط برای یک مکان
شادم که چیزها چنانست که هست و
روی می تابم از چهر خجسته
و روی می تابم از آوا
چون دگر باره امید بازگشت نتوانم داشت
پس شادم که بایدم چیزی ساخت
تا بدان شاد شوم

و نزد **خداوند** دعا کنید تا رحمت آورد بر ما

و دعا می‌کنم تا مگر فراموش کنم
اینچه را که زیاده پیش می‌کشم با خویش
زیاده توجیه می‌کنم
چون دگرباره امید بازگشتم نیست
باشد که جوابگو آید این کلام
برای آنچه شده‌ست، تا نه دگرباره شود
مگر داوری پُری بر ما سنگین نشود^۶

چون که این پرها دیگر نه پر پروازست
بل که تنها پره^۷هایی ست هواکوبان
هوایی که کنون یکسره خوارست، و خشک
خوارتر از قصد و خشکتر
بیاموز روی آریم و روی نیاریم
بیاموز در سکون بنشینیم.

ما گناهکاران را اکنون و به هنگام مرگ ما دعا کنید
ما را اکنون و به هنگام مرگ ما دعا کنید^۹.

دو

بانو، سه پلنگ^{۱۱} سفید پای آردجی^{۱۲} بنشستند^{۱۳}

در خنکای روز، سیرخورده

از ساقم دلم جگرم، و آنچه جای داشت

در گرده‌ی پوک آهیانه‌ام. و خداوند گفت

این استخانها بزیند؟ این

استخانها بزیند؟^{۱۴} و آنچه جای داشت

در استخانها (که دگر خشک بودند) به چرچره^{۱۵} گفت:

به نیکی‌ی این بانو

و به دلنشینی او، و چون

پاسِ عذرا وقتِ ذکر می‌دارد،

ما به رخسندگی تلالو داریم. و من که ریاکرده درین جایم

کرده‌ها به نسیان می‌سپارم و عشق

به زادگان بیابان و کدو.

هم‌اینست که باز می‌یابد

روده‌های مرا تارهای دیدگان مرا و تکه‌های ناگوار را

که پلنگان پس میاورند. بانو وانشسته

با جبّه‌ی سفید، تا در اعتکاف شود، با جبّه‌ی سفید.

باشد که سفیدی استخانها، با فراموشی همساز شود.

در آنها نه حیاتی هست. ازان جا که من فراموشم

و باشد که فراموش بمانم، پس باید که فراموش کنم

این گونه پاکباز، رونهاده^{۱۶} در عزم. و خداوند

وحی را به باد گفت، تنها به باد که تنها

باد خواهد شنفت^{۱۷}. و استخانها به چرچره می خاندند

با ورد ملخ^{۱۸}، می گفتند

بانوی خموشی‌ها^{۱۹}

آسوده خیال و پریش

دریده و بسیار درست

گل سرخ^{۲۰} یاد

گل سرخ فراموشی

فرسوده و جان - بخش

آرمیده نگران

یک گل سرخ

اکنون باغ ست

که آن جا همه‌ی عشقها میانجامد

عشق ناکام

با عذابی محدود

عشقِ برکام

با عذابِ بزرگتر

پایانِ بیپایان

سفر بی پایان

فرجامِ تمام آنچه

نافرجامست

سخنِ بی‌کلام و

کلامِ بی‌سخن

فیض بر مادر

برای باغ

که آن‌جا همه‌ی عشق میانجامد.

استخانها پای آردجی می‌خاندند، پراکنده و تابنده

خوشیم که پراکنده‌ایم، کم به درد هم خوردیم ،

پای درختی در خنکای روز، با برکت ریگ،

خود را و یکدگر را از یاد می‌برند، به اتحاد

در آرام بیابان. اینست زمینی که شمایان

سهم سهم تقسیم کنید^{۲۱}. و نه تقسیم و نه اتحاد^{۲۲}

به هیچ می‌ارزد. اینست زمین. حق مالکیت داریم.

سه

بر اولین پیچِ دومین پله
برگشتم و دیدم پایین
همان سیاهه بر نرده فرو پیچیده
در هوای گنده زیر دمه
گلاویزِ دیو^{۳۳} پله‌ها که زده
صورتکی فریناک از امید و نومیدی.

به دومین پیچ دومین پله
آن دو را پیچان وا گذاشتم، فروگردان؛
دیگر صورتی نبود و پله تاریک بود،
نمور، دندان‌دار، چون دهان پیرمردی آبریز، دور از ترمیم،
یا کامه‌ی دنداندار کوسه‌یی سالخورد.

بر اولین پیچ سومین پله
پنجره‌یی بود مشبک و انجیروار شکمداده
و آنسوی شکوف^{۲۴} دیوخار و منظر مرتع
هیكل پهنپشت در جامه‌ی آبی و سبز
اردیبهشت را به نایی عتیق افسون کرد.
موی موج دلاویزست، موی خرمایی‌ی موج بر دهان،
یاسمین و موی خرمایی؛
هوشربایی، نوای نای، درنگها و گامهای نهاد بر پله‌ی سومین،
ناپدید، ناپدید؛ نیروی برتر از امید و نومیدی
به بالا شدن از پله‌ی سومین؛

سرورا، لیاقتی نیست مرا
سرورا، لیاقتی نیست مرا

ولی یک کلام بگو، تنها^{۲۵}.

چهار^{۲۶}

آن که گام زد میان بنفش و بنفش^{۲۷}
آن که گام زد
میان رده‌های گونگون سبز گوناگون
به سفید و به آبی^{۲۸}، به رنگ مریم،
از چیزهای ناچیز سخنگویان
به نادانی و دانایی بر رنج جاودان
آن که روان بود میان دیگران که گام می‌زدند،
آن که آن‌گاه به فواره‌ها توان داد و به چشمه‌ها صفا بخشید

صخره‌ی خشک را خنک ساخت و ریگ را استوار ساخت^{۲۹}

به آبی‌ی گل میمون، آبی‌ی مریمی،

^{۳۰} **Sovegna vos**

اینک سالها که در میانه گام می‌زنند، می‌برند

ساز و نای را به دور، باز می‌گمارند

او را که روانست در زمان میان خاب و بیداری، پوشیده

در نورِ سفیدِ تُرنجیده، نیامش گرفته، ترنجیده.

سالهای نو گام می‌زنند، باز می‌گمارند

از میان ابرِ روشنِ اشکها، سالها، باز می‌گمارند

با نظمِ نو کهنِ قافیه را. دریابید

زمان را^{۳۱}. دریابید

رؤیتِ ناخوانده را به رؤیایی والاتر

وقتی تکشاخان^{۳۲} گوهر آگین را، می‌کشد نساکش^{۳۳} زرنگار^{۳۴}.

خاهر خاموش در حجاب^{۳۵} سفید و آبی^{۲۸}

میان سرخداران، پشت خدای باغ^{۳۶}،

او که نای بی دم دارد، سر خم کنید و اشاره زد ولی یک کلام نگفت

فواره ولی فراجهد و پرنده فروخاند^{۳۷}

دریابید زمان را، دریابید رؤیا را

نشانی از کلامِ ناشنیده، ناگفته^{۳۸}

تا باد هزار زمزمه از سرخدار^{۳۹} برانگیزد^{۳۷}

وزین پس تبعید ما^{۴۰}

پنج

اگر کلامِ گمشده گمشده‌ست، اگر کلامِ کاربسته کاربسته است
اگر کلامِ ناشنیده، ناگفته
ناگفته، ناشنیده است؛
هنوز کلامِ ناگفته‌ست، کلامِ ناشنیده،
کلامِ بی کلام، کلامِ در
جهان و برای جهان؛
و نور درخشید به تاریکی و
بر کلامِ نارمیده جهان هنوز می چرخید
گرد کانونِ کلامِ خاموش

قوم منّا، بر تو چه کرده‌ام^{۴۱}.

کلام کجا یافته می آید، کلام کجا به گوش
بازمی ساید؟ نه این جای، که خاموشی کافی نیست
نه به دریا و نه در آداکان،
نه به خشکی، نه در بیابان و نه در آبادان،
برای آنان که به تاریکی ره می سپرند
چه روزهنگام و چه شبهنگام
زمان راستین و مکان راستین نه این جای است

No place of grace for those who avoid the face

No time to rejoice for those who walk among

noise and deny the voice.^{۴۲}

بُود که خاهر رویوشیده^{۳۵} دعا کند
برای آنان که به تاریکی ره می سپرند، که بر تو روی کردند و
بر تو پشت می کنند،
آنان که دوشقه اند بر شاخ^{۴۰} میان موسم و موسم، زمان و زمان،
میان ساعت و ساعت، کلام و کلام، قدرت و قدرت، آنان
که انتظار می کشند
در تاریکی؟ بود که خاهر رویوشیده دعا کند
برای کودکان به دروازه
که رخت نخواهند بست و دعا نتوانند کرد:

دعا برای همانان که روی کردند و پشت می کنند

قوم منا، بر تو چه کرده‌ام.

بود که خاهر رویپوشیده میان سرخداران کشیده

دعا کند برای آنان که میازارندش

و ترسانند و سر نهادن نتوانند

و به اقرارند رو در جهان و به انکارند بین صخره‌ها

در بیابانِ آخرین بین صخره‌های آبیِ آخرین

بیابان در باغِ باغ در بیابانِ

خشکسالی، که از دهان سبیدانه‌های خشکیده تف میندازد.

قوم منا

شش

هرچند دگرباره امید بازگشتم نیست

هرچند امیدم نیست

هرچند امید بازگشتم نیست

به تزلزل میان سود و زیان

درین گذر کوتاه کجا که رؤیاها در گذرند^{۴۳}

از برزخِ رؤیاگذرِ میان زاد و میر

(تبرکم بخش پدر)^{۴۴} گرچه آرزو نمی‌کنم آرزوی این چیزها کنم

از پنجره‌ی چارتاق رو به ساحل خارا
بادبانهای سفید هنوز میافرزاد دریاسو، دریاسو افرازان
بالهای نشکسته

و دلِ گمشده سخت می‌شود و شاد می‌شود
به گلِ گمشده یاسمین و صداهای گمشده‌ی دریا
و جانِ سُستمایه به شورش می‌خیزد
برای باهوی خمیده‌ی زرین و بوی گمشده‌ی دریا
به بازیاب می‌خیزد

بانگِ بلدرچین و مرغِ چرخنده‌ی باران را
و دیده‌ی نابین میافریند

تاشهای تهی میان دروازه‌های عاج^۵
و رایحه‌ی تجدیدِ نمکمزّه‌ی ریگزار می‌کند

اینک زمانِ تَنشِ میانِ میر و زاد
مکانِ انزوا کجا که سه رؤیا در گذرند
بین صخره‌های آبی

ولی صداهای برانگیخته از سرخدار که بر باد می‌رود
باشد که سرخدارِ دگر انگیزد و پاسخ گوید.

خاهر خجسته ، مادر قدسی ، جانِ چشمه ، جانِ باغ ،
مگذار که خود را با دروغ به سُخره بگیریم

بیاموز روی آریم و روی نیاریم

بیاموز در سکون بنشینیم

حتا میان این صخره‌ها،

آرامش ما درخواست او^{۴۶}

و حتا میان این صخره‌ها

خاهر ، مادر

و جانِ رودبار، جانِ دریاوار^{۴۷} ،

مگذار در جدایی باشم^{۴۸}

و بگذار بانگ من فرا تو آید^{۴۹} .

پانویسها

۱ - چارشنبه - خاکستر، در سالنامه‌ی مسیحی، گفته می‌شود به نخستین روز «چله» (Lent) که یک دوره‌ی چهل روزه‌ی استغفار و روزه‌گیری‌ست یادآور آن چهل روز که مسیح در بیابان به نخورداری گذراند و بر ابلیس چیرگی یافت: «آن گاه عیسا به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید/ و چون چهل شبانه‌روز روزه داشت آخر گرسنه گردید/ پس تجربه‌کننده نزد او آمده گفت اگر پسر خدا هستی بگو تا این سنگها نان شود/ در جواب گفت مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند بل که بهر کلمه‌یی که از دهان خدا صادر گردد/ آن گاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر کنگره‌ی هیکل بر پا داشته/ به وی گفت اگر پسر خدا هستی خود را به زیر انداز زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره‌ی تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود بگیرند مبادا پایت به سنگی خورد/ عیسا وی را گفت و نیز مکتوب است خداوند خود را تجربه مکن/ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه‌ی ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد/ به وی گفت اگر افتاده مرا سجده کنی همانا این همه را به تو بخشم/ آن گاه عیسا وی را گفت دور شو ای شیطان زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما/ در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده او را پرستاری می‌نمودند.» (متا، چهارم)

این چهل روزه را فرد مسیحی از گناهان گذشته‌ی خود توبه می‌کند و روی از دنیا به جانب خداوند برمی‌گرداند.

در آداب کلیسایی چارشنبه - خاکستر، کشیش با خاکستر بر پیشانی‌ی عوام‌الناس علامت صلیب می‌کشد و این کلمات را

تکرار می‌کند: «به یاد دار، ای انسان، که تو خاک هستی، و به خاک خواهی برگشت.»، ویرایشی از کلام خداوند به آدم (پیدایش، سوم، ۱۹).

۲ - گردانده‌یی از "*Perch'io non spero di tornar giammai*"، مطلع
Ballata یی از *Guido Cavalcanti* (شاعر ایتالیایی ۱۳۰۰ - ۱۲۵۵).

۳ - ویرایشی از یک مصرع شکسپیر (*Sonnet XXIX*):

*"Desiring this man's art and that man's
scope".*

۴ - در امثال مسیحی قرون وسطا، عقاب، در سنین پیری، تواناست که در فروغ
آفتاب و در آبهای یک چشمه جوانی از سر گیرد؛ این رسانای یک دسترسی به
حیات معنویست از خلال گرایش به خداوند و از خلال غسل تعمید.

۵ - الیوت شاید این عبارت را از "*Night and Day*"

(۱۹۱۹)، داستان *Virginia Woolf*، گرفته باشد - آن جا که، به نیم‌طعنه،

اشارتی دارد به وضع آنها که زمانی معروف بودند: «همه‌ی شاعران، همه‌ی

داستان‌نویسان، همه‌ی زنان زیبا و مردان نامدار».

۶ - انگار الیوت اشارتی دارد به داستان توراتی اخراج آدم و هوا از باغ عدن و

گناه جبلی بشر که میراث تخلف آنهاست (پیدایش، سوم).

۷ - «پره»، این‌جا، بدون تشدید دوم خوانده می‌شود.

۸ - از مصدر زاریدن.

۹ - انجام یک دعای کاتولیک رومی (وابسته به کلیسای رم) که در آن از مریم

مقدس درخواست می‌شود بشر گناهکار را شفاعت کند و یاری معنوی دهد.

۱۰ - به گونه‌ی صفت.

۱۱ - پلنگ، در صحیفه‌های ارمیاء و هوشع نبی، عامل هلاکت است از جانب خداوند: «... زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را می‌دانند لیکن ایشان متفقن یوغ را شکسته و بندها را گسیخته‌اند / از این جهت شیری از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ بر شهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است.» (ارمیاء، پنجم)

۱۲ - در داستان توراتی ایلیا: «و اخاب ایزابل را از آنچه ایلیا کرده و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود خبر داد / و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده گفت خدایان به من مثل این بل که زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم / و چون او این را فهمید برخاست و به جهت جان خود روانه شده به بئر شبع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آن جا وا گذاشت / و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته گفت ای خداوند بس است جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم / و زیر درخت اردج دراز شده خایید و اینک فرشته‌یی او را لمس کرده به وی گفت برخیز و بخور / و چون نگاه کرد اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگ‌های داغ و کوزه‌یی از آب بود پس خورد و آشامید و بار دیگر خایید / و فرشته‌ی خداوند بار دیگر برگشته او را لمس کرد و گفت برخیز و بخور که راه برای تو زیاده‌ست . . .» (کتاب اول پادشاهان، نوزدهم)

۱۳ - پیرامون این خط زیاد اندیشه شده‌ست. وقتی در ۱۹۲۹ از الیوت پرسیدند منظورش از این خط چیست، او به سادگی جواب داد: «منظورم این است که سه پلنگ سفید پای اردجی نشستند.»

۱۴ - «دست خداوند بر من فرود آمده مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود/ و مرا به هر طرف آنها گردانید و اینک آنها بر روی همواری بی نهایت زیاده و بسیار خشک بود/ و او مرا گفت ی پسر انسان آیا می شود که این استخوانها زنده گردد گفتم ای خداوند یهوه تو می دانی/ پس مرا فرمود بر این استخوانها نبوت نموده به اینها بگو ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید/ خداوند یهوه به این استخوانها چنین می گوید اینک من روح به شما در میاورم تا زنده شوید و پیها بر شما خاهم نهاد و گشوت بر شما خاهم آورد و شما را به پوست خاهم پوشانید و در شما روح خاهم نهاد تا زنده شوید پس خاهید دانست که من یهوه هستم/ پس من چنان که مامور شدم نبوت کردم و چون نبوت نمودم آوازی مسموع گردید و اینک تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد/ و نگریستم و اینک پیها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید اما در آنها روح نبود/ پس او مرا گفت بر روح نبوت نما/ ای پسر انسان بر روح نبوت کرده بگو خداوند یهوه چنین می فرماید که ای روح از بادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.» (حزقیال، سی و هفتم)

۱۵ - به جای *Chrip* که در این جا صدای ملخ است.

۱۶ - «رونهاده» روشن است که دقیقن با *Concentrated* نمی خاند؛ به پرهیز از «متمرکز»، که یکدستی کلام را می آشفتم، توسلی به تقریب کرده شد (چنان که در یک دو جای دیگر هم، به رعایت آهنگی یا قافیه وارهی).

۱۷ - وقتی مردمان ارمیای نبی را به اعتنا نگرفتند، او زمین را به خطاب گرفت؛ حال، نبی فقط باد را دارد که به او گوش فرا دهد.

۱۸ - الیوت «burden of the grasshopper» (در گردانده‌ی فارسی: «ورد
ملخ») را از «کتاب جامعه» (دوازدهم، ۵) بر گرفته‌ست: "the grasshopper
shall be a burden" («و ملخ بار سنگین باشد»). الیوت این‌جا بازی‌یی کرده
و Burden را، که معنای اولش «بار» باشد، به معنای دیگرش گرفته است: ترجیع
و ورد.

۱۹ - این «بند» تقلیدی‌ست از یک Litany (نوعی دعا و مناجات تهیلدار)ی
کاتولیک رومی به درگاه مریم عذرا.

۲۰ - در Litany ی مذکور، با «گل سرخ» اشاره به مریم می‌رود.

۲۱ - ترجمه‌ی فارسی «کتاب مقدس»، Inheritance (میراث و مرده‌ریگ) را
به معنای دیگرش «ملکیت» («حق مالکیت» هم از همسانهای فارسی‌ی این
واژه‌ست در «فرهنگ آریانپور») گرفته و "by lot" را (که به ظاهر، اصطلاحن،
«به قرعه» می‌شود) به معنای «سهم‌سهم» و در «تقسیم کردن» ادغام کرده است:
«خداوند یهوه می‌گوید این است زمینی که (شمایان) برای اسباط اسراییل به
ملکیت تقسیم خواهید کرد (سهم سهم)، و قسمت‌های ایشان این می‌باشد.»
(حزقیال، چهل و هشتم، ۲۹)

۲۲ - در باب سی و هفتم (۱۵ تا ۲۲)، خداوند به حزقیال دستور می‌دهد که
اسباط دو قسمت شده‌ی یوسف و یهودا را «اتحاد» دهد.

۲۳ - «دیو شک که از روح ایمان جدانشدنی است»، توصیف ایوت از دیو یا شیطانی که با فیلسوف فرانسوی *Blaise Pascal* (۶۲ - ۱۶۲۳) روبرو شد؛ نگاه کنید به مقدمه‌ی ایوت بر "*Pensées*" ی پاسکال (۱۹۳۱).

۲۴ - مخفف «شکوفه».

۲۵ - «و چون عیسا وارد کفرناحوم شد یوزباشی‌یی نزد وی آمد و بدو التماس نموده/ گفت سرورا (ای خداوند) خادم من مفلوج درخانه خوابیده و به شدت متالم است/ عیسا بدو گفت من آمده اورا شفا خاهم داد/ یوزباشی در جواب گفت سرورا لیاقتی نیست مرا (ای خداوند لایق آن نیم) که زیر سقف من آیی ولی یک کلام بگو تنها (بلکه فقط سخنی بگو) و خادم من صحت خواهد یافت/ زیرا که من نیز مردی زیرحکم هستم و سپاهیان را زیردست خود دارم چون به یکی گویم برو می‌رود و به دیگری بیا می‌آید و به غلام خود فلان کار را بکن می‌کند/ عیسا چون این سخن را شنید متعجب شده به همراهان خود گفت هرآینه به شما می‌گویم که چنین ایمانی در اسراییل هم نیافته‌ام.» (متا، هشتم، ۵ - ۱۰). چرایی‌ی ناگزیری‌ی من به دگرگون کردن ترجمه‌ی فارسی‌ی «کتاب مقدس» در این‌جا روشن است: اگر می‌نوشتم «لایق آن نیم»، جمله نیم‌تمام می‌نمود و در اصل انگلیسی چنین نمی‌نماید؛ اگر به جای *Word*، که همه‌جا «کلام» گذاشته بودم (در ابتدا کلام بود و کلام نزد خدا بود و کلام خدا بود: ترجمه‌ی قدیمی‌ی «کتاب مقدس»). در ترجمه‌ی جدید، *Word* در این‌جا «کلمه» است و در جاهای دیگری «کلام»، این‌جا «سخن» می‌گذاشتم، گشت و واگشتش را در سراسر شعر نادیده گرفته می‌بودم؛ نیز اگر از قافیه‌واره‌ی «تنها» و «مرا» (بر قیاس *Worthy* و *Only*) چشم می‌پوشیدم، چنان می‌نمود که به پایان‌بندی‌ی شکسپیری‌ی این قسمت سوم توجه‌ی نکرده‌ام.

قسمت اول جمله (سرورا لیاقتی ...) را کشیش، در مراسم عشاء ربانی، به نشان خضوع و خاکساری، به زبان می‌آورد.

۲۶ - در این قسمت ایوت عطفهایی می‌کند به انجامین سرود «برزخ»، که در آن **دانه** به چکاد **کوه برزخ** می‌رسد، به **باغ عدن** اندر می‌آید، و **بئاتریس** (*Beatrice*) را می‌بیند، دلدار زمینیش که حال آیتی از جمال خداوندی ست و او را یادآور گذشته‌ی پر معصیتش.

۲۷ - در علم‌العبادات مسیحی، رنگ مربوط به توبه‌کاری و شفاعت.

۲۸ - رنگ‌های مریم عذرا، در علم‌العبادات مسیحی.

۲۹ - این سطر طنین‌افکنِ مصرعی ست از شاعر فرانسوی **شارل بدلر** (*Baudelaire*): «صخره را آبخیز می‌سازد و بیابان را شکوفان»، طینی که در عبارت‌بندی و نواختِ (*Rhythm*) اصل فرانسوی بارزترست:

«*Fait Couler le rocher et fleurir le désert*» این مصرع از شعری ست به نام «*Bohémiens en Voyage*» («کولیان در سفر»). در این شعر، زنخدا **Cybele** (**سی بل**) ... وی را غالبین «مادر خدایان» یا «مادربزرگ» می‌خواندند، قدرت او در سراسر «طبیعت» نفوذ داشت و معرف نیروی رستنی‌ها بود: «فرهنگ اساطیر یونان و رم»، پیر گریمال، احمد بهمنش) است که سفر دسته‌ی کولیان را سهل می‌سازد.

۳۰ - «به یاد داشته باش». جزء سخنان *Arnaut Daniel* (شاعر پرونسی)

سده‌ی دوازدهم) خطاب به **دائنه**، از زبان خود **دائنه** در این مصرعهای «برزخ»:

*Ara vos prec, per aquella valor
Que vos guida al som de l'escalina,
Sovegna vos a temps de ma dolor.*

دانیل از **دائنه** به دعا درمی‌خواهد که، وقتی به زمین بازمی‌گردد، عذاب او را به

جهت شهوتش به یاد داشته باشد.

۳۱ - «زمان را دریافته پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید.» (رساله‌ی پولس به

کولسیان، چهارم، ۵)؛ «پس باخبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمایید نه چون

جاهلان بل که چون حکیمان/ و وقت را دریابید زیرا که این روزها شیرین است.»

(به افسسیان، پنجم، ۱۵)؛ در هر دوی این رساله‌ها پولس رسول جوامع اولیه‌ی

مسیحی را به وظیفه‌شان در قبال خداوند و انسان آگاهی می‌دهد.

مقصود امروزمین این عبارت برای الیوت، در مقاله‌اش «*Thoughts after*

Lambeth» (۱۹۳۱) یافت تواند شد: «دریابیدن زمان: تا مگر **ایمان** در میان

روزگاران تیره‌ی پیش روی ما بقا یابد؛ برای احیاء و بازسازی تمدن، و نجات

دنیا از خودکشی».

۳۲ - «تکشاخ» به جای *Unicorn* (همان اسب افسانه‌یی معروف) نشسته‌ست.

۳۳ - «نساکش» (به کسر اول) همان «نعشکش» باشد: «نسا» واژه‌یی پارسی‌ست

که «نعش» معرب آنست. (نگاه کنید به «فرهنگ پهلوی»ی دکتر فرهوشی)

۳۴ - دانته ، در «برزخ» (*XXIX*)، نمایش خداوندی را می‌بیند و در آن
بئاتریس را در یک گردونه‌ی پیروزی که توسط یک شیردال (*Griffon*) کشیده
می‌شود. ایوت شکوه آن صحنه را ربط می‌دهد با «دنیای آنچه من رؤیای والا
می‌خانم، و دنیای امروزم تنها لایق رؤیای دون می‌نماید» (دانته).

۳۵ - بئاتریس، پیش از آن که دانته مجاز باشد جمال خداوندی چهره‌اش را
بیند، در حجاب است («برزخ»، *XXX* ، ۳۱).

۳۶ - *Priapus*، خدای یونانی باروری، که معمولن طرف احترام تندیسهای در
باغها و بوستانها بود، هرچند که اشارت به «نای» ما را متوجه *Pan* تواند ساخت
که خدای یونانی شبانان است و نخچیرگران.

۳۷ - دانته، همچنان که به باغ عدن درمی‌آید، متوجه تغنی‌ی پرندگان می‌گردد
و آواز باد در درختها («برزخ»، *XXVIII*).

۳۸ - این عبارت، که در آغاز قسمت پنج گسترشی یافته، نشان می‌دهد که ایوت
سرآغاز مشهور «انجیل یوحنا» را در سر دارد و بسطی از این تصویر را در متن
موعظه‌یی که اسقف *Lancelot Andrewes* (۱۶۲۶ - ۱۵۵۵)، به سال ۱۶۱۸
در روز جشن میلاد مسیح، برابر جیمز اول ایراد کرد:

"... *the Word without a word, the eternal Word not able to
speak a word ...*"

۳۹ - «... این تصویر در مخیله‌ی خواننده‌ی پارسی‌زبان جز کنجکاوی چیزی
برنخواهد انگیخت ولی یک انگلیسی که تقریبین در هر حیاط کلیسایی سرخداری

دیده است که بر سر قبور سایه افکنده ... به یاد مرگ می افتد.» (مهرداد صمدی،
مقدمه‌ی «چهار کوارتت»)

۴۰ - عبارتی است از یک دعای کاتولیک رومی به درگاه مریم مقدس عذرا، که معمولن در پایان «دعای ربانی» خوانده می‌شود و چنین پایان می‌گیرد: «وزین پس تبعید ما ثمر خجسته‌ی زهدان تو - عیسا - را بر ما می‌نماید.»

۴۱ - از کتاب میکاه نبی، ششم، ۳. خداوند بر مردمان بانگ عتاب می‌زند که از راههای تقوا و ایمان به دور افتاده‌اند. این کلمات در ادعیه‌ی کلیسایی به کار رفته است. در دعای ربانی‌ی کلیسای رم، برای «آدینه‌ی خوب» (*Good Friday*) که روز تصلیب عیسا است، این کلمات ضمن مناجاتی می‌آید که در آن عیسا مسیح از فراز صلیب با مردمان سخن می‌گوید: «قوم منا، بر تو چه کرده‌ام؟ یا به چه چیز تو را خسته ساخته‌ام؟ از آن که تو را از زمین مصر برآوردم، صلیبی برای **ناجی** ی خود بر پا ساخته‌ای.»

۴۲ - به عجزی آشکارا موجه، از گرداندن این دو سطر چشم پوشیدم و برتر شمردم آنها را به صورت اصلی در متن بیاورم. البته از ترکیب خنیاپی‌شان با فارسی بیم ندارم: مگر نه این که خود الیوت، در «*The Waste Land*» مثلن، چند زبان را به میامیزد؟

گردانده‌ی واژه به واژه‌ی این دو سطر چنین است: «نه مکان فیض از برای آنان که پرهیز می‌کنند از چهر/ نه زمان شادی از برای آنان که گام می‌زنند میان (سر و) صدا و منکرند آوا را.»

۴۳ - در عبارت «کجا که رؤیاها در گذرند»، *Cross* (به خاطر سطر بعدی : «از برزخ ...») (بایستی به «گذشتن» گردانده می‌شد، که شد؛ اما ضمن در *Cross* اشارتی به صلیب مضمربست که به فارسی در نمی‌آید؛ پس، از «سه رؤیا» (در عبارت «کجا که سه رؤیا در گذرند») عیسای مصلوب و آن دو مصلوب دیگر را یاد آریم.

۴۴ - «تبرکم بخش، پدر، چرا که گناه کرده‌ام.» نخستین کلمات توبه‌کار به کشیش در اعتراف به شیوه‌ی کاتولیک رومی.

۴۵ - رؤیاهای کاذب و موهوم از دروازه‌ی عاجی «زیر جهان» (*Underworld* : جهان مردگان) می‌گذرند در راهشان به سوی زمین (نگاه کنید به «*Aeneid*»، *VI Virgil*).

۴۶ - از سخنان *Piccarda de Donati*، همان راهبه‌ی پیمان‌شکن، به دانتِه («بهشت»، *III*، *7-85*): «آرامش ما خواست اوست، خواست اوست آرامش ما ...»

۴۷ - در یکی از تاشهای *Litany* ی کاتولیک رومی، مریم «*Stella Maris*» («ستاره‌ی دریا») خطاب می‌شود.

۴۸ - «مگذار با تو در جدایی باشم»، خطی‌ست از یک «یشت» (*Hymn*) کاتولیک رومی موسوم به «روح مسیح».

۴۹ - مزامیر داود، سد و دوم، ۱.

مرکز نشر سپهر

تهران. شاهرضا. روبروی دانشگاه

تلفن ۴۱۶۲۵

پاییز ۱۳۵۱

چاپخانه‌ی تابش

